**( عز ) مجرم مستحقّ عقوبت است يا عفو ؟**

**سؤال**

آيا مجرم مستحقّ عقوبت است و يا عفو و اغماض نظر ؟

**جواب**

عقوبات جزائيّه بر دو قسم است يک قسم انتقام است يک قسم قصاص است . امّا بشر حقّ انتقام ندارد ولی هيأت اجتماعيّه حقّ قصاص را از مجرم دارند و اين قصاص بجهت ردع و منع است تا شخص ديگر متجاسر بر آن جرم نشود . و اين قصاص مدافعه از حقوق بشر است نه انتقام زيرا انتقام تشفّی صدر است که از مقابله بالمثل حاصل گردد و اين جائز نه زيرا بشر حقّ انتقام ندارد . با وجود اين اگر مجرمين بکلّی معاف باشند نظم عالم بهم خورد لهذا قصاص از لوازم ضروريّه هيأت اجتماعيّه است ولی شخص مظلوم متعدّی عليه حقّ انتقام ندارد بلکه عفو و سماح لازم و اين سزاوار عالم انسان است . امّا هيأت اجتماعيّه بايد ظالم و قاتل و ضارب را قصاص نمايند تا ردع و منع حاصل گردد که ديگران متجاسر بجرم نشوند . ولی اصل اينست که بايد نفوس را چنان تربيت نمود که جرم واقع نگردد زيرا ميتوان جمعی را چنان تربيت نمود که از ارتکاب جرائم چنان اجتناب و استيحاش نمايند که در نزد ايشان نفس جرم اعظم عقوبت و نهايت عذاب و قصاص باشد لهذا جرمی واقع نگردد تا قصاص جاری شود . و بايد چيزی بگوئيم که اجرايش در عالم امکان ممکن است بسيار تصوّرات و تخيّلات عاليه هست امّا قابل اجرا نيست بناء عليه بايد چيزی بگوئيم که ممکن الاجرا باشد . مثلاً اگر نفسی بنفسی ظلمی کند ستمی کند تعدّی کند و آن شخص مقابله بالمثل نمايد اين انتقام است و اين مذموم است زيرا زيد اگر پسر عمرو را بکشد عمرو حقّ ندارد که پسر زيد را بکشد اگر بکند انتقام است اين بسيار مذموم است بلکه بايد بالعکس مقابله کند عفو کند بلکه اگر ممکن شود اعانتی بمتعدّی نمايد . اين نوع سزاوار انسانست بجهت اينکه از برای او از انتقام چه ثمری حاصل هر دو عمل يکيست اگر مذموم است هر دو مذموم است نهايت اينست که اين مقدّم بود و آن مؤخّر . امّا هيأت اجتماعيّه حقّ محافظه و حقّ مدافعه دارد زيرا هيأت اجتماعيّه بغضی ندارد عداوتی بقاتل ندارد امّا مجرّد بجهت حفظ ديگران قاتل را حبس کند يا قصاص نمايد که ديگران محفوظ مانند نه مقصد انتقام از اوست مقصود قصاص است که بآن قصاص هيأت اجتماعيّه محفوظ ماند و الّا اگر وارث مقتول عفو کند و هيأت اجتماعيّه عفو نمايد و از دو جهت بالعکس معامله شود نفوس ستمکار متّصل تعدّی کنند و در هر آنی قتلی واقع گردد بلکه نفوس درنده مانند گرگ اغنام الهی را محو نمايند هيأت اجتماعيّه نيّت بد در قصاص ندارد غرضی ندارد تشفّی صدر نخواهد بلکه مقصدش از قصاص محافظه ديگرانست که ديگری مرتکب اين امر قبيح نشود . پس اينکه حضرت مسيح ميفرمايد که اگر کسی طرف راست تو را بزند طرف چپت را بياور اين مقصد تربيت ناس بود نه مقصد اينست که اگر چنانچه گرگی ميان گلّه بيفتد و بخواهد جميع آن گلّه گوسفند را بدرد آن گرگ را اعانت کنيد بلکه اگر حضرت مسيح ميديدند که گرگی داخل گلّه شده است و جميع گلّه را محو خواهد نمود لابدّ آن گرگرا منع ميفرمودند . همچنانکه عفو از صفت رحمانيّت است عدل نيز از صفت ربوبيّت است خيمه وجود بر ستون عدل قائم نه عفو و بقای بشر بر عدل است نه عفو . مثلاً الآن در عموم ممالک عالم قانون عفو مجری شود در اندک زمانی جهان بر هم خورد و بنيان حيات انسانی برافتد مثلاً آتيلای مشهور را اگر حکومت اروپ مقاومت نميکرد بشر نميگذاشت . بعضی از بشر گرگ خونخوارند اگر ببينند که قصاصی در ميدان نيست از بابت محض سرور و فرح و تسلّی خاطر خود انسانرا قتل نمايند . يکی از ستمکاران ايران محض خنديدن معلّم خويشرا بشوخی و مزاح بکشت . متوکّل عبّاسی مشهور در مجلس خود وزرا و وکلا و امنا را حاضر مينمود و يک جعبه عقرب در مجلس رها ميکردند و حکم ميکرد که کسی حرکت ننمايد و چون عقارب وزرا را ميگزيدند قهقهه ميزد و ميخنديد . باری قوام هيأت اجتماعيّه بعدل است نه عفو پس حضرت مسيح را مقصد از عفو و سماح نه اينست که اگر ملل سائره بر شما هجوم کنند خانمان شما را بسوزانند اموالرا غارت کنند بر اهل و عيال و اولاد تعدّی نمايند و هتک ناموس کنند شما در مقابل آن لشکر ستمکار تسليم شويد تا هر ظلم و تعدّی مجری دارند بلکه مراد حضرت مسيح معامله خصوصی در ميان دو شخص است که اگر شخصی بديگری تعدّی نمايد متعدّی عليه بايد عفو نمايد امّا هيأت اجتماعيّه بايد محافظه حقوق بشريّه نمايد . مثلاً اگر کسی بر نفس من تعدّی کند و ظلم و جفا روا دارد و زخم بر جگرگاه زند ابداً تعرّض ننمايم بلکه عفو نمايم ولی اگر کسی بخواهد باين سيّد منشادی تعدّی کند البتّه ردع و منع نمايم هر چند در حقّ ظالم عدم تعرّض بظاهر رحمت است لکن در حقّ جناب منشادی ظلم است . مثلاً اگر الآن شخص عربی متوحّش وارد اين محلّ شود و با سيف مسلول بخواهد تو را تعرّض کند و زخم زند و قتل نمايد البتّه منع نمايم و اگر تو را تسليم او نمايم اين ظلم است نه عدل امّا بشخص من اگر اذيّت نمايد عفوش کنم . يک چيز ديگر باقی ماند و آن اينست که هيأت اجتماعيّه شب و روز بترتيب قوانين مجازات و تهيُّؤ و تدارک آلات و ادوات قصاص پردازند ، زندان مهيّا کنند و کند و زنجير تدارک نمايند و محلّ نفی و سُرگون و زجر و مشقّت گوناگون ترتيب دهند تا باين وسائط اصحاب جرم را تربيت نمايند و حال آنکه اين وسائط سبب تضييع اخلاق گردد و تبديل احوال بلکه هيأت اجتماعيّه بايد شب و روز بکوشد و منتهای همّت را بگمارد که نفوس تربيت شوند و روز بروز ترقّی کنند و در علوم و معارف توسّع يابند و کسب فضائل نمايند و تحصيل آداب کنند و از درندگی اجتناب نمايند تا جرم واقع نشود . حال بالعکس هيأت اجتماعيّه هميشه در فکر آنند که قوانين مجازات را محکم نمايند . و اسباب قصاص مهيّا سازند آلات قتل و جرح و محلّ حبس و نفی تدارک کنند و منتظر وقوع جرم شوند اين بسيار سوء تأثير نمايد . امّا اگر در تربيت عموم کوشند تا روز بروز معارف و علوم زياد شود ادراکات تزايد نمايد احساسات ترقّی کند اخلاق تعديل شود عادات تحسين گردد خلاصه در جميع مراتب کمالات ترقّی حاصل گردد وقوع جرم کم شود . و اين تجربه شده است که بين اقوام متمدّنه جرم قليل الوقوع است يعنی آنهائی که مدنيّت صحيحه تحصيل کرده‌اند . مدنيّت صحيحه مدنيّت الهيّه است مثل مدنيّت نفوسی که جامع کمالات جسمانی و روحانی بوده‌اند و چون سبب حصول و وقوع اجرام جهل است هر قدر علم و فضيلت ترقّی نمايد اجرام قلّت حاصل کند . در برابره افريقا ملاحظه کنيد که چقدر قتل واقع شود بقسمی که يکديگر را هلاک نموده گوشت و خون يکديگر را خورند چرا در اسويچره ( سويس ) چنين وقوعات وحشيّه واقع نميشود سبب واضح است که تربيت است فضيلت است . پس هيأت اجتماعيّه بايد در فکر اين باشد که جرم واقع نشود نه در فکر اين باشد که اجرام را بايد مجازات شديده نمود و قصاص صارم مجری داشت .